

# لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله  
الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله  
تعالی فرجه الشریف.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَزْوَاجِ الَّتِي خَلَّتْ بِفَنَائِكَ عَلَیْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا  
بَقِیْتُ وَ بَقِيَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَجَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَى الْخُسَيْنِ وَ  
عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ  
فَأُفَوِّرَ قَوْزًا عَظِيمًا.

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ ، اللَّهُمَّ الْعَنْ  
الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتْ الْخُسَيْنَ ، وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ ، اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعًا.

عرض شد که در مسئله‌ی مورد بحث سه قول رئیسی وجود دارد. قول اول این بود که  
اشتراط امور مذکوره به این نحو هست که هر یک از طرفین عقد، چه بایع و چه مشتری  
باید واجد آن شرایط باشند در حال انجام هر یک. یعنی بایع باید خودش واجد شرایط باشد.  
مشتری هم در همان حال واجد شرایط باشد و هکذا مشتری هم باید هنگام قبول خودش  
واجد شرایط باشد و در همان حال بایع هم واجد شرایط باشد. این فرمایش شیخ اعظم  
قدس سره هست محقق نائینی هم بر همین مبنا هستند این قول اول است.

قول ثانی این هست که نه، هر کدام باید عند انشاء خودش واجد شرایط باشد. ولو دیگری  
واجد شرایط نباشد. پس بایع همین که خودش واجد شرایط بود ولو مشتری واجد شرایط  
در آن حال نباشد ولی وقتی قبول می‌کند واجد باشد. و یا مشتری وقتی خودش انشاء  
قبول می‌کند واجد شرایط باشد ولو در هنگامی که او دارد انشاء قبول می‌کند بایع واجد  
شرایط نباشد. این بیع صحیح است، این معامله صحیح است. بله بعضی از شرایط مثل  
رضا، این لازم است که البته وقتی که بالاخره معامله تمام می‌شود و او قبول می‌کند  
رضای معامله برای بایع وجود داشته باشد. این هم مسلک مرحوم امام قدس سره  
هست.

مسلک سوم گفتیم تفصیل است. خب ادله‌ی مسلکین، هم مسلک شیخ اعظم و هم  
مسلک مرحوم امام، ادله‌ی آن، مامضی روشن شد. اما تفصیل. در تفصیل ان شاء الله  
ادله‌ی مفضّلین که ذکر می‌شود قهراً مفضّلین اشکالاتشان هم به قول اول وارد است و  
هم به قول دوم وارد است و بیاناتی که دارند اگر بیاناتشان سامان بپذیرد و تمام بشود  
هم به قول اول اشکال می‌شود و هم به قول دوم. فلذا ما این اشکالاتی را که در اثر

تفصیل پیدا خواهد شد دیگر در هنگام قول اول و دوم ذکر نکردیم برای اینکه بعداً خواهد آمد که ان شاء الله امروز متعرض آن می‌شویم.

مفصلین خودشان علی اقوالی هستند. قول اول فرمایش سید فقیه یزدی قدس سره در حاشیه مبارکه‌شان بر مکاسب هست. ایشان می‌فرمایند که هنگامی که بایع دارد انشاء عقد بیع می‌کند این‌جا مشتری باید واجد شرایط باشد، علاوه بر این که خود بایع واجد شرایط است مشتری هم باید واجد شرایط باشد. یعنی مشتری مغمی علیه نباشد مجنون نباشد خواب نباشد سکران نباشد و هكذا. اما وقتی مشتری انشاء بیع می‌کند در آن صورت لازم نیست بایع واجد شرایط باشد. بایع گفته بعثک هذا الكتاب و خوابید، مشتری حالا دارد می‌گوید که قبلت، اشکالی ندارد. یا مغمی علیه شد بیهوش شد مشتری گفت قبلت، بعد بایع که به حال آمد، فهمید قبول کرده می‌گوید الحمدلله ما چیزی را فروختیم او هم قبول کرده دیگر. اما اگر وقتی بایع دارد می‌گوید بعث، مشتری خواب باشد یا مغمی علیه باشد یا مجنون باشد معامله باطل است. این فرمایش مرحوم سید قدس سره است.

مرحوم سید در حقیقت دو تا دلیل برای فرمایش خودشان اقامه فرمودند. دلیل اول ایشان این است که صدق معامله می‌کند در آن صورتی که بایع شرایط را ندارد ولی مشتری شرایط را دارد این‌جا صدق معاقده و معاهده هست ولو اکثر، اما آن‌جایی که بایع دارد می‌گوید بعث، آن‌جا صدق معاقده نمی‌کند اگر آن طرف؛ مشتری، مغمی علیه است مجنون است. این صدق معاقده نمی‌کند چون ایجاب، حالا توضیحی که ممکن است داده بشود بر فرمایش ایشان که شاید مورد نظر ایشان باشد این است که موجب دارد برای مشتری مطلبی را ایجاد می‌کند. خطاب به آن می‌کند او را طرف قرارداد قرار می‌دهد می‌گوید من این را به تو فروختم، معاقده... خب اگر او شاعر نیست متوجه نیست ملتفت نیست خب وزانش می‌شود وزان دیوار، وزان جدا. چطور می‌شود آدم با دیوار و جدار و این‌ها پیمان ببندد، قرارداد ببندد بگوید تملیک کردم؟ وقتی مشتری خواب است پس اصلاً از ناحیه بایع قصدی برای معاقده و امثال ذلک تمشی نمی‌شود. اما اگر این، این کار را کرد، این ایجاب از بایع سرزد ولو مشتری... این سرزد و مشتری هم متوجه بود یعنی عاقل بود شاعر بود ملتفت بود و امثال ذلک، از بایع سرزد این. این که سر می‌زند در حقیقت یک عقدی، یعنی یک معامله‌ای واقع می‌شود از ناحیه او، این معامله که واقع شد فقط یک چیز می‌خواهد که تأثیر بکند و آن قبول آن طرف هست. پس بنابراین او قبول می‌کند ولو این که این آقا مجنون باشد ولو این آقا مغمی علیه باشد ولو این آقا خواب باشد. با خواب این، با جنون این، با إغماء این، ما أحدثه که لایعدم، آن ما أحدثه باقی است. چون ما أحدثه باقی است فقط برای این که تأثیر بکند عقد بشود باید قبول مشتری به آن متصل بشود، مربوط بشود تا قرارداد و عقد شکل بگیرد. بنابراین از ناحیه بایع حتماً باید مشتری واجد شرایط باشد، خودش هم واجد شرایط باشد تا یک چیزی به عنوان تملیک و این‌ها در عالم اعتبار موجود بشود و وقتی موجود شد دیگر حالا اگر این موجب و این بایع و این منشاء، شرایط را هم از دست داد مهم نیست آن موجود شد دیگر حالا آن قبول می‌کند. اما اگر بر عکس شد به این معنا که او اصلاً شرایط را نداشت، خب چیزی موجود نمی‌شود. با دیوار که نمی‌شود معاوضه کرد بیع کرد. چیزی موجود نمی‌شود تا بعداً که به حال آمد قبول بکند، چی را قبول بکند؟ چیزی که نیست؟ این بیان مرحوم سید قدس سره است.

س: ...

ج: نه، به اعتبار عقلانی تا مادامی که این عدول نکرده از آن، منحل نکرده آن را، نگفته نمی‌خواهم دست از او برداشتم اشتباه کردم در اعتبار عقلانی، کاری را که او کرده دوام دارد، کاری که بایع انجام داده دوام دارد در اعتبار عقلانی وجود دارد مگر خودش بیاید فسخ کند، مگر بیاید عدول کند.

پس بنابراین از ناحیه‌ی این چیزی موجود شده این ...

س: استاد دلیل‌شان .../ در جایی که بایع حلال را از دست داده یعنی بیهوش شد و مرد، ...

ج: به این تصریحی در کلام ایشان نیست ولی ممکن است بگوییم عبارت... شرایط آن را هم بگیرد.

مرحوم امام قدس سره تصریح کردند. گفتند حتی بمیرد. فرمودند اگر بایع هم بمیرد باز هم «و الی‌مکن أن یقال إله لو مات صحّت معاوضته و إن إحتاجت الی إمضاء الورثة» آن بالاخره از دنیا که رفت باشد از دنیا آن گفته بعثّ هذا الكتاب، و قبل از این که مشتری بگوید که قبلت، آن از خوشحالی‌ای که فروخت، سکنه کرد و مرد. یک جنسی پیشش مانده بود حالا یک مشتری پیدا شد گفت بعثّ هذا الكتاب و از مشتری سکنه کرد آن گفت قبلت. ایشان می‌گویند معامله ... منتها چون این مال منتقل شده به موت او به ورثه، آن‌ها باید اجازه کنند ولی دیگر احتیاجی ندارد که معاملی جدیدی بشود. نه به همان معاملی بابایشان و می‌بایست که این‌ها وارث او هستند معامله به همان انجام می‌شود. بعد خودشان البته یک فتاوی‌ل دارند که این در این صورت ممکن است محل دغدغه باشد.

س: ... قبول کرد، به هوش آمد، گفت من اتفاقاً پشیمان شدم می‌خواستم فسخ کنم...

ج: نمی‌تواند.

خب این فرمایش مرحوم سید قدس سره. خب از منظر امام فرمایش سید چه هست؟ به آن دلیلی که ایشان فرموده‌اند، ایشان می‌گوید این جای این تفصیلی که شما می‌دهید نیست، چرا؟ برای این که شما می‌فرمایید که اگر مشتری شاعر، ملتفت نباشد، مغمی علیه باشد، مجنون باشد، کذا باشد این چه جور می‌تواند معاهده کند با آن؟ می‌گوییم مگر ما معاهده لازم داریم؟ شما یک چیزی را اصل گرفتید که ما عنوان عقد می‌خواهیم عنوان معاهده و معاهده می‌خواهیم خب ما این را نمی‌خواهیم چون حقیقت بیع را که تعریف کردید که عقد توی آن نیست معاهده توی آن نیست. حقیقت بیع را خودتان تعریف کردید گفتید تملیک عین بعوض. خب این تملیک عین بعوض کرده منتها این وقتی اثر می‌کند که آن قبول بکند. حالا هم که قبول کرد دیگر، بعد از این که به حال آمد. پس این چه شرطی است که شما می‌فرمایید؟ این تفصیل اگر قبول کردیم فرمایش مرحوم امام که فرمایش قوی‌ای است که بله در باب بیع و امثال این‌ها ما باید به تعریف آن معامله نگاه کنیم، به حقیقت آن معامله نگاه کنیم. آن معامله توی تملیک عین است در باب بیع، در باب اجازه تملیک المنفعه مثلاً هست، این‌ها است. پس بنابراین این حقیقت که محقق شده آن هم خب قبول می‌کند وقتی قبول کرد یتربّب علیه الآثار عقلاً و شرعاً.

بنابراین علی مسلک مرحوم امام و آن فرمایش مرحوم امام، این جای این تفصیل نیست. علاوه بر این محقق خوئی که مفصل ثانی است و اشکال می‌کند به مرحوم سید که عکس این که شما می‌گویید باید گفت. شما فرمودید که بایع باید وقتی انشاء بیع می‌کند خودش

و مشتری واجد شرایط باشند ولی مشتری وقتی انشاء قبول می‌کند خودش فقط باید واجد شرایط باشد بایع لازم نیست. ایشان می‌فرمایند این حرف درست نیست عکسش درست است. و آن این است که مشتری وقتی قبول می‌کند بایع واجد شرایط باشد. ولی بایع وقتی انشاء بیع می‌کند باید خودش واجد شرایط باشد مشتری لازم نیست. «و لکن التحقيق يقتضى الالتزام بالصحة إذا فقد المشتري شرائط صحة الإنشاء حال إنشاء البائع و بالفساد فى عكسه» چرا؟ ایشان می‌فرمایند بر اساس آن چیزی که دیروز نقل کردیم و توضیح دادیم که حقیقة العقد بینیم چیست؟ و چه جور محقق می‌شود؟ گفتیم حقیقت عقد چیست؟ ربط دو تا التزام و گره خوردن دو تا التزام به هم دیگر هست.

بایع وقتی انشاء بیع می‌کند می‌گوید بعث هذا الكتاب، هذه الدار لزيد، اگر فرض کنیم که زيد آن موقع خواب است، مغمی علیه است، خبر از ناحیه بایع چیزی حادث شد در عالم یا حادث نشد؟ حادث شد. این بیع حادث شد. وقتی مشتری از خواب بیدار شد گفت قبلت، آیا این قبول این می‌چسبد به آن امر موجودی که از ناحیه بایع محقق شد یا نمی‌چسبد؟ می‌چسبد. پس می‌شود چی؟ پس بنابراین عقد محقق می‌شود. «إذا فقد المشتري شرائط صحة الإنشاء حال إنشاء البائع» آن وقتی که آن نبود، ولی خودش داشته. آن نداشته ولی بعد قبول می‌کند خبر این می‌خورد به آن و عقد محقق می‌شود.

س: بایع پس لازم نیست شرایط را داشته باشد؟

ج: نه، ببینید «إذا فقد المشتري شرائط صحة الإنشاء حال إنشاء البائع، التزام بالصحة، إذا فقد المشتري شرائط صحة الإنشاء حال إنشاء البائع،» وقتی که بایع دارد انشاء می‌کند مشتری شرایط را ندارد. خبر از ناحیه بایع چیزی محقق شد در عالم یا نشد؟ سید می‌گفت نشد، چرا؟ می‌گفت نمی‌شود به دیوار گفت، این مشتری الان مثل دیوار است. آقای خوئی می‌فرمایند که نه، این جایش را مثل امام فکر می‌کند دارد می‌گوید بعث هذا الكتاب، از ناحیه او چیزی حادث شد.

خبر بعد که مشتری می‌آید می‌گوید قبلت، این جا چیست؟ این جا می‌خورد به آن که عقد درست می‌شود، می‌گوییم الان قرارداد محقق شد.

س: خبر پس الان دیگر لازم نیست که بایع شرایط را داشته باشد این همان حرف امام است مشتری ...

ج: نه می‌گوییم.

پس محقق شد. اما اگر وقتی مشتری می‌خواهد بگوید قبلت بایع شرایط را نداشته باشد. یعنی در حالی که خواب نبوده مغمی علیه نبوده، این‌ها گفته بعثت هذا الكتاب؛ ولی صار مغمی علیه، قبل از قبول او. ایشان می‌گویند وقتی که این مغمی علیه شد این دیگر التزام در نفس او معدوم می‌شود. پس قبول او نمی‌خورد به یک چیزی تا عقد درست بشود. مطلب دقیق است. وقتی بایع می‌گوید انشاء می‌کند می‌گوید بعثت، ولو مشتری مغمی علیه باشد التزامی در نفس بایع به وجود می‌آید چون حقیقت عقد را گفتیم که چیست؟ التزام است دیگر، التزام مبرز است. این التزام داده که این متاع برای مشتری باشد در قبال آن ثمن. این التزام در نفس بایع تحقق. ولو آن الان آن مشتری مغمی علیه باشد. بعد مشتری که از إغماء بیرون آمد یک چیزی وجود دارد، آن التزام در نفس بایع است. می‌گوید قبلت، التزام آن وصل می‌شود به التزام این، به هم گره می‌خورند می‌شود

عقد.

س: ...

ج: بله یعنی همان که دیروز عرض می‌کردم مرحوم آقای خوئی، انشائیات را اعتبار نفسانی و ابراز ...

س: ابراز که هست آن چیزی را که ابراز کرده الان حادث شده هست دیگر نیازی نیست این التزام نفسانی آن باشد. این التزامش را با ... احراز کرد آن دیگر ...

ج: بابا آدم مغمی علیه چه التزامی توی نفسش هست؟

س: نه آن التزام رفت ولی قبلش این التزام ...

ج: باشد آن مرد، آن التزام تمام شد.

س: ...

ج: کرد ولی حالا دیگر تمام شد دیگر. آخر مبرز آن نیست.

س: این التزام نفسانی آن رفت ولی ...

ج: کان آن موقع درست است اما الان ... مثل این که بمیرد، وقتی مرد التزام توی نفسش هست؟ حالا مغمی علیه شد التزام در نفسش هست؟

س: پس آن که ایجاد کرد چه شد؟

ج: فاتحه، آقای عزیز ... بابا عجب است. شما مثل این که دارید تصویر می‌کنید یک چیزی را، خواب رفتید دیگر تصویر توی ذهن شما نیست. تصویر احتیاج دارد به التفات، التزام احتیاج دارد به التفات، به توجه، ایشان این‌طوری می‌فرماید. می‌فرماید وقتی بایع مغمی علیه می‌شود ولو قبل از این گفته که بعثک هذا الكتاب، ابراز هم کرده اما اگر بایع مغمی علیه شد در هنگامی که مشتری می‌گوید قبلت، چیزی نیست که به آن بچسبد، بشود عقد. اما اگر عکس آن شد ...

س: پس چرا می‌خواهد قبول کند مشتری؟ اگر معدوم می‌شود این‌طرف پس مشتری چرا قبول می‌کند؟

ج: همین دیگر، می‌گوید چیزی نیست که قبول بکند فلذا باطل است.

اما اگر آن طرف شد، بایع وقتی می‌گفت بعث، او مغمی علیه بود خب آن که مانع نمی‌شود از این که این التزام بدهد. التزام داد به حال آمد می‌گوید قبلت. گره می‌خورد. ولی آیا همه جا این‌جوری هست یا نه؟ ایشان تفصیل می‌دهند می‌فرمایند که در جنون بایع، در اغوای بایع دیگر واقعاً التزامی در نفس بایع باقی نمانده. فلذاست در حال اغماء او و جنون او، اگر مشتری بگوید قبلت به درد نمی‌خورد. اما اگر بایع خواب رفته، یا با یک کسی دارد صحبت می‌کند الان غافل هست از این که حالا معامله‌ای انجام داده و این‌ها، در این موارد ایشان می‌فرماید التزامات از بین نمی‌رود. ما التزاماتی که داریم می‌خواهیم، التزام در سویدای قلب ما هست. روزه که می‌گیریم قصد می‌خواهد دیگر، خب کسی تمام روز

خواب باشد وقتی شب نیت کرده این نیت در صفحه‌ی نفس وجود دارد ولو تمام روز هم خواب باشد سحر خوابش برد بیدار نشد تا غروب.

یکی از رفقای ما می‌گفت که ... آدم خوش‌خوابی هم هست. می‌گفت ماه رمضان سحر که می‌شد یک قرص خواب‌آور هم می‌خوردم که دیگر حسایی. خواب می‌رود تا شب، اما این‌جا اشکالی ندارد چون نیت در عالم خواب وجود دارد. در وقتی که انسان مشغول صحبت هست وجود دارد آن التزامات وجود دارد. بنابراین ایشان تفصیل قائل هست می‌گوید ...

س: ...

ج: حالا یک‌جا ایشان فرموده ...

س: ...

ج: نه حالا نفرمودند عرفی، حالا اسم عرف را نبردند.

س: حاج آقا این حرف مرحوم آقای خوئی طبق معنای خودشان از حکم انشائی هست که یک امر نفسانی هست اما معنای مشهور که می‌گویند یک وجود اعتباری عند العرف هست این عند العرف، هنوز آن التزام بایع هست یعنی التزامی بوده که هست پشیمان نشده بود عرفاً، عرف می‌گوید این التزام هست یک امر نفسانی طبق معنای آقای خوئی معنا نمی‌کنند.

ج: حالا دفاعاً از ایشان عرض می‌کنم حرف خوبی می‌زنید فرمایش خوبی می‌فرمایید. ولی آقای خوئی ممکن است بفرمایند که ... ببینید وقتی نمی‌گویم علی مسلک المشهور هم که نمی‌گویند اعتبار و ابراز است، می‌گویند نه آن بایع با انشائی که کرده است یک چیزی را در عالم اعتبار به وجود آورده است. ایجاد است نه اعتبار. ایجاد است در عالم اعتبار. اما می‌گویند وقتی مجنون می‌شود دیگر... عالم اعتبار، عالمی است که با معتبر و به اندازه‌ای که معتبر برای بقاء و تحقق آن اعتبار می‌کند تحقق و این‌ها دارد چون این یک امر تکوینی که نیست. وقتی شخصی مجنون می‌شود دیگر عقلاء اعتبار نمی‌کنند که آن چیزی را که او ایجاد کرده هست پس بنابراین چون اعتبار نمی‌کنند هست، قبول مشتری به چه بخورد تا بشود عقد؟ حالا علی مسلکنا که می‌گوییم اعتبار نفسانی هست خب آدم مجنون اعتبار نفسانی ندارد. ولو قبل از آن داشته، ولی وقتی مجنون شد این دیگر پاک می‌شود از بین می‌رود. وقتی مغمی علیه می‌شود پاک می‌شود از بین می‌رود. بخلاف وقتی که خواب می‌رود یا غفلت پیدا می‌کند در اثر این که به کارهای دیگر دارد می‌پردازد. ولی حیات دارد و حواسش هم هست حالا مشغول کارهای دیگر هست ما که الان داریم حرف می‌زنیم از خیلی از چیزهایی که پیمان‌هایی که داریم الان غافل هستیم الان. بالنظره الثانوی متوجه هستیم که این چیزها را داریم.

پس بنابراین این بیان ایشان طبق حتی مسلک مشهور هم قابل این هست به این بیان که بگوییم این که آن مُنشأ در عالم اعتبار موجود هست یا موجود نیست؟ عند العقلاء که معتبر وجود او هستند مادامی است که این مجنون نشود مادامی است که مغمی علیه نشود اما اگر مجنون شد مغمی علیه شد این دیگر نمی‌گویند آن موجود است.

خب پس بنابراین ...

س: واقعاً عقلاء این طوری می بینند؟

ج: باید بدانید که موجود می بینند. اگر شک هم بکنید دیگر به درد نمی خورد. این فرمایش ایشان.

س: اعتبار بی معنی می شود.

ج: نه بی معنی نمی شود برای آن جایی که معنی دارد. می گویند اگر مجنون نشد ما اعتبار می کنیم که هست. مغمی علیه نشد اعتبار می کنیم البته بعضی ها چون این ها نص ندارد توی این ها، دیگر حالا یک مقداری فهم ها هم مختلف می شود بین إغماء شدید بعضی ها با إغماء غیر شدید فرق گذاشتند، إغماء ها علی اقسامی است یک إغماء هایی هست خیلی شدید است شبیه مثلاً جنون است و الا یک إغماء هایی هم هست که نه این قدرها شدید نیست. حالا این ها جای این تفصیل هم هست. که کسی بخواهد این تفصیل را بکند.

خب این فرمایش ایشان ...

س: ...

ج: بله اصل المشتري درست است. همین طور هیچ کس نیست همین طور در عالم هپروت بگویم که بعث هذا الكتاب به کی؟ بله یک کسی باید باشد ولی لازم نیست این شرایط را داشته باشد الان، بلکه باید این شرایط را پیدا بکنند. ولو الان ندارد ولی این شرایط را پیدا می کند همین که من دارم به او می فروشم این ولو در طال زمان این شرایط را پیدا می کند و قبول می کند. اما اگر جایی هیچ کس نباشد نمی شود.

س: ...

ج: نه لازم نیست.

س: ...

ج: سید به خاطر چه بود که فرمود؟ سید بخاطر این فرمود که بابا اگر آن نداشته باشد این با کی عقد می بندد؟ به کی می فروشد؟ این که مثل جدار است. آقای خوئی می فرمایند این چه حرفی است که شما می زنید؟ مگر می خواهد مخاطبه بکند؟ مگر می خواهد خطاب به او بکند، (مثل امام، این جای آن را گفتم مثل امام فکر می کنند) آن نه، می خواهد تملیک عین بعوض بکند.

س: ...

ج: بله.

س: ...

ج: نه چون این آقایان، عرض کردم این آقایان خطاب می گویند بالاخره باید مخاطبه بکند بگوید به تو فروختم، آن پس شاعر باید باشد، می خواهد با آن ها قراردادی ببندد. آن الان ... این حرف شان هست اشکال آن چه هست؟ اشکال ... حرف امام این است که بابا قرارداد نمی خواهد ببندی که بگویی آن شاعر باید باشد. الان نمی خواهد قرارداد ببندد

می‌خواهد یک کاری بکند که بعداً اسم آن قرارداد می‌شود.

س: بر فرض که قرارداد هم باشد می‌خواهد یکی را در راه اعتبار به وجود بیاورد بعد هم آن را قبولش بکند.

ج: خب این جواب حرف ایشان است. خب این همان جواب آن است دیگر. به حرف سید علی طبق مسلک الامام این‌جوری جواب داده می‌شود. آقای خوئی هم همین‌جور جواب می‌دهد می‌گوید آقا آن چکار می‌کند؟ آن ولو آن مغمی علیه باشد باع مگر چکار می‌کند؟ دارد می‌گوید من این را به تو فروختم به داعی این که بعداً آن قبول کرد قرارداد درست بشود پس بنابراین فرمایش سید درست نیست. اما حرف خود ما درست است حرف مای آقای خوئی درست است چرا؟ برای این که ما می‌خواهیم قرارداد درست بشود. پس باید آن موقعی که مشتری می‌خواهد قبول بکند یک چیزی باشد که او را قبول بکند تا این قبول این، به التزام این مشتری، به التزام آن بچسبد گره بخورد بشود عقد. جواب مرحوم امام چه هست؟ به این فرمایش آقای خوئی؟ می‌گویند تا این‌جا آن خوب آمدی، اما این‌جا آن، جواب امام به آقای خوئی که حالا این‌جا جواب می‌دهیم بعد استدلال دیگری هم آقای خوئی دارد عرض می‌کنیم. حالا چون تنور داغ است همین‌جا جواب... جواب امام چیست؟ جواب این است که مگر ما دنبال عقد درست کردن هستیم؟ ما که دنبال عقد نیستیم ما می‌گوییم آن گفته بعث، گفته یا نگفته، خب آن گفته بعث هذا الكتاب، این را انشاء کرده. حالا خواب است حالا خواب را خود ایشان هم قبول دارد. حالا مغمی علیه شده حالا مجنون شده، آن چیزی را که او گفته که از بین نرفته در عالم، خب این قبول این به آن می‌خورد. می‌گوید همان را که آن قبل الجنونش انشاء کرد، آن مُنشئ که آن انشائش کرد که در عالم اعتبار وجود دارد من آن را قبول کردم. همین که قبول کرد خب دیگر ...

س: ... طبق مبنای اعتباری‌ای که آقای خوئی می‌فرمایند این دیگر تمام می‌شود این دیگر فات تمام شد ... دیگر از بین می‌رود ...

ج: التزام از بین می‌رود، ما که التزام نمی‌خواهیم، ما التزام را قبول نداریم، فلذا این‌ها اشکال مبنایی می‌شود.

س: خب استاد همین اعتبار که مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند بالاخره یک چیز نبود را بود کرد یا نه؟ اگر این باشد می‌شود همان ایجاد، همین اعتباری که مسلک آقای خوئی هست بالاخره وقتی اعتبار می‌کند یک چیزی را که نبوده را بود کرد ...

ج: یعنی التزام بود می‌شود چیز دیگری بود نمی‌شود.

س: خب بالاخره یک چیزی را که نبود را بود کرد؟

ج: ولی از بین می‌رود می‌میرد.

س: خب بالاخره همین می‌شود ایجاد، اگر نبود را بود کرد می‌شود ایجاد، لذا اعتبار و ایجاد دو تا لفظ هستند یک معنا.

ج: ایجاد به این معنا که یک امر تکوینی را دارد ایجاد می‌کند التزام یک امر تکوینی است که دارد ایجاد می‌شود نه امر اعتباری، آن‌ها می‌گویند با این انشاء می‌کند یک امر اعتباری را. قصد من، التزام من یک امر تکوینی است. آقای خوئی می‌فرماید انشاء عبارت است

از التزام نفسانی که یک امر واقعی فعل نفس است. این التزام فعل نفس است.

س: به وجودش آورد یا نه؟

ج: به وجودش آورد، قبول هست.

س: ...

ج: بابا این موجود اسمش، نه این که انشاء را ایجاد می‌کند.

س: ...

ج: این‌ها ممکن است مبادی کار باشد. مبادی ... چون بالاخره می‌خواهد انشاء بکند یک مبادی می‌خواهد آن جزو مبادی آن هست.

س: ...

ج: بله.

حالا آقای خوئی قدس سره یک استدلال قوی‌ای هم دارند بر فرمایش خودشان، و آن این هست که شما اگر نگاه کنید در سلف و خلف، بسیاری از تجار، افراد، این‌ها چکار می‌کنند؟ این‌ها یک مبیع‌نامه‌ای را می‌فرستند برای طرف‌های خودشان، که من فلان چیز را به فلان قیمت به شما فروختم، این را ارسال می‌کنند. تا این مبیع‌نامه به دست او برسد ممکن است گاهی یک ماه دو ماه، گاهی یک هفته، گاهی بالاخره چند ساعت طول می‌کشد و ممکن است در حالی که این دارد نامه را برای او می‌نویسد او خواب باشد، ممکن است غافل باشد، ممکن است مغمی علیه باشد، ممکن است عمل جراحی داشته بیهوشی به او زدند، ممکن است که نه، جنون پیدا کرده جنون ادواری، یک حادثه‌ای برای او پیش آمده. همه‌ی اهل عالم می‌گویند چی؟ می‌گویند وقتی این نامه به دست او رسید و حال او درست بود و گفت قبلت درست است. پس بنابراین بایع انشاء ... آن وقتی که بایع انشاء بیع می‌کرده ممکن است که مشتری شرایط را نداشته. ولی هیچ کسی اشکال نمی‌کند این را. و از این طرف هیچ کسی این را اشکال نمی‌کند. فرمایش ایشان را بخوانم. فرموده است که «بل تدلّ علی ذلك السيرة الواقعة بين التجار لأنّ المتعارف فيما بينهم غالباً أن يكتب بعضهم الى بعض بيع متاع الخاص بقيمة المعينة و يقبله المكتوب اليه مع أنّه ربما يكون عند كتابة البائع نائماً أو غافلاً أو مجنوناً و لاشبهة في صحة هذه المعاملات، أما إذا لم يبق البائع على الشرائط حين قبول المشتري الى آخر»

این فرمایش ایشان. این‌جا ما یک سؤالی از ایشان داریم و آن این است که با این استدلال اگر به این سیره بخواهید بکنید چه جور با فرمایش خودتان جور درمی‌آید؟ برای این که همان‌طور که این دارد موقع انشاء بایع ممکن است مشتری مغمی علیه باشد خواب باشد عمل جراحی داشته باشد فلان باشد خب وقتی آن قبول می‌کند یک ماه طول کشیده خب لعلّ الان بایع خواب است. لعلّ بایع مغمی علیه است. لعلّ بایع بیهوش است، لعلّ بایع الان مجنون است. چه جوری هست؟

س: ...

ج: خب آن‌جایی از آن که اشکال می‌کنند دیگر.

س: واضح نیست آن‌جا؟

ج: پس چه جور واضح نیست علم غیب مگر داریم؟

س: اثباتاً چه جوری عمل بکنیم یک بحث دیگری است ولی علم به این داشته باشد که این وقتی ...

ج: نه این شاهد چه می‌شود؟ ممکن است که این جوری بگوییم ممکن است که این شاهد فرمایش امام باشد. چرا؟ برای این که هر دو طرف آن هست دیگر. شما تفصیل دادید. گفتید که آقای خوئی ... فرمودند که وقتی مشتری شرایط را ندارد، بیع بایع درست است. اگر مشتری شرایط را ندارد بایع شرایط را دارد و آن انشاء بیع کرد این درست است. ایشان این جوری فرموده اما عکس آن، اگر وقتی مشتری قبول می‌کند بایع شرایط را نداشته باشد این درست نیست. مگر در خواب و غفلت، می‌گوییم اگر استناد شما برای این تفصیلات و این مطلب شما به سیره باشد خوب شما همین جور که می‌گویید که وقتی بایع دارد بیع می‌کند نمی‌داند وضعیت مشتری چه طور هست ممکن است که الان مشتری مغمی علیه باشد ممکن است الان مشتری مجنون باشد وقتی مشتری هم بخواهد قبول بکند نمی‌داند الان بایع در چه وضعی هست.

س: ...

ج: اگر سیره حجت است

س: این دو تا سیره با هم فرق دارد؟

ج: نه آقا فرقی نمی‌کند.

س: نمی‌کند نمی‌داند می‌گوید ما ... اصلاً ما کاری با بحث اثباتی آن نداریم که می‌داند می‌گوید ما اگر بدانیم در موقعی که داریم نامه می‌نویسیم آن طرف خواب است یا مجنون است ولی عقلاء می‌گویند وقتی به دستش رسید و مجنون نبود امضاء کرد کافی است اثباتی و ثبوتی است. اما توی آن طرف ... واقعاً آن سیره وجود ندارد یعنی موقعی که ...

ج: عجب واقعاً. ما دو تا سیره نداریم. ببینید آقا یک وقتی فرمایش ایشان یک وقت این است دارد تحلیل می‌فرمودند خوب آن سر جای خودش، که وقتی آن مشتری وقتی که دارد قبول می‌کند یک چیزی وجود دارد و باید وجود داشته باشد ... وجود داشته ولو الان مجنون باشد مغمی علیه باشد از بین نرفته، التزام این به التزام آن می‌خورد عقد درست می‌شود اما از آن طرف ایشان فرمود که احتیاج ندارد چون التزام قلبی این به این ندارد این درست؟ پس این یک حرفی است که خوب اشکال آن از آن راه دیگری باید برویم همان هست که مثلاً کسی فرمایش امام را بگوید. اما می‌گوییم اگر این کار را بدون این تحلیل بخواهید درست کنید باید با سیره درست کنید. اگر می‌خواهید با سیره درست کنید سیره چیست؟ تقریب سیره که ایشان فرموده‌اند چیست؟ این است که بایع وقتی دارد ... یعنی به آن حرف‌های دیگر کار نداریم فقط می‌خواهیم از راه سیره درست کنیم. می‌گوید شما می‌فرمایید وقتی بایع دارد مبیع‌نامه را می‌نویسد برای مشتری و اعلام می‌کند آن وقت خبر ندارد که مشتری‌ها در چه حالی هستند. شاید آن مشتری‌ها در آن حال شرایط را نداشته باشند می‌گویید درست است می‌گوییم آقا همین مثالی را که حضرت عالی زدید

وقتی مشتری‌ها قبول می‌خواهند بکنند باید تلفن کنند یا از یک راهی بفهمند الان بایع....؟  
نه، اما اگر از راه اصول عملیه می‌خواهید درست بکنید پس باز به درد نمی‌خورد چرا؟  
برای این که بایع وقتی که دارد می‌گوید من فروختم خب نسبت به آن‌ها چکار می‌کند؟  
نسبت به مشتری‌ها می‌گوید استصحاب عدم نوم می‌کند استصحاب عدم چی می‌کند. این  
را فکرش را بکنید ببینید که ایشان چطور شده که به این طرف تمسک کرده با آن طرف  
نمی‌فرماید؟

و صلی الله علی محمد و آل محمد.